

<https://pecritique.com/>

اندیشه‌های سیاسی فیدل کاسترو

نقد اقتصاد سیاسی
ارشدماه ۱۴۰۲

کامران نیری



از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵، زمانی که حزب کمونیست ایجاد شد، در کوبا یک «مناظره‌ی بزرگ» بطور کتبی و علنی بین دو چشم‌انداز گذار به سوسیالیسم در جریان بود. رهبران حزب سوسیالیست مردمی، از جمله کارلوس رافائل رودریگس، و دیگران از الگوی «توسعه‌ی سوسیالیستی» اتحاد شوروی، که با تغییراتی در اروپای شرقی از جمله یوگسلاوی نیز به کار گرفته می‌شد، دفاع می‌کردند. بنا به این چشم‌انداز، توسعه‌ی اقتصادی از طریق به کار گرفتن انگیزه‌های مادی برای توسعه‌ی سوسیالیستی اساسی است. ارستو چه گوارا منتقد «سوسیالیسم» شوروی و اروپای شرقی، و «سوسیالیسم بازار» یوگسلاوی بود و اگرچه منکر نیاز به استفاده از انگیزه‌های مادی برای توسعه‌ی اقتصادی نبود، اما گذار به سوسیالیسم را در گرو انگیزه‌های سیاسی و رشد آگاهی سوسیالیستی می‌دانست.

رودریگس رییس بنیاد اصلاحات ارضی بود و گوارا وزیر صنایع و رئیس بانک مرکزی و هر دو درحوزه‌ی اختیار خود سیاستی را که منطبق با چشم‌انداز شان بود دنبال می‌کردند. دیدگاه گوارا و عملکرد آن در آن دوره‌ی کوتاه مورد مطالعه‌ی پژوهشگران بوده اند. از برجسته‌ترین این پژوهش‌ها کتاب «اندیشه‌ی اقتصادی چه گوارا» از کارلوس تابلادا^۱ (۱۹۸۷) است که جایزه‌ی «رقابت ادبی» «کاسا د لاس آمریکاس»^۲ را در همان سال دریافت کرد. این کتاب به انگلیسی و فارسی ترجمه شده است. پژوهش دیگر از هلن یافه از انگلستان است که کتاب «چه گوارا: اقتصاد انقلاب» (۲۰۰۹) را نوشته است. در مورد اندیشه‌ی انقلابی گوارا در بخش بعدی خواهیم نوشت. اما سکوت فیدل کاسترو در این بحث که با شرکت اندیشمندانی چون ارنست مندل و شارل بتلهایم جنبه‌ی بین‌المللی گرفته بود برای من عجیب بود. کاسترو به‌عنوان رهبر مرکزی انقلاب کوبا شناخته شده و او بود که به سال ۱۹۶۱ جهت‌گیری انقلاب را سوسیالیستی اعلام کرد. پس چرا در مورد مسئله‌ای کلیدی چون ماهیت سوسیالیسم و گذار به آن اظهارنظری نکرد و حتی توافق یا تفاوت اندیشه‌اش را با دو چشم‌اندازهایی که در رهبری شکل متحدی که در شرف ایجاد بود ابراز نکرد؟

1 Carlos Tablada

2 Casa de las Americas.

پژوهش‌گران و متخصصان کوبا و انقلاب آن به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنان که بر این باورند کاسترو همیشه «کمونیست» بوده اما این واقعیت را بعد از رسیدن به قدرت بروز داده است و کسانی که معتقدند او یک ملی‌گرای انقلابی بود که به‌واسطه‌ی سیاست‌های تضییقاتی ایالات متحده به «دامن کمونیست‌ها» رانده شد (سولک ص ۵۰). به‌نظر من، واقعیت حداقل آن‌طور که خود کاسترو می‌گوید چیز دیگری است که در ادامه مستند خواهیم کرد.

من طی سال‌ها تمامی سخنرانی‌های اصلی فیدل کاسترو را خوانده‌ام. در سفرهایم به کوبا در فرصت‌های مختلف به سخنرانی‌های او گوش کرده‌ام. چند بار در مراسم روز اول ماه مه در میدان انقلاب هاوانا در کنار صدها هزار کارگر و زحمتکش کوبایی به سخنرانی او گوش داده‌ام که عمدتاً در مورد مسایل فوری انقلاب کوبا و حلاجی کردن آنان برای مردم آن‌جا بوده است. کاسترو سخنران جذابی بود که همیشه سعی کرد از این طریق با مردم کوبا ارتباط برقرار کند و در موقع لازم آنان را تهییج و بسیج کند. یکی از هدف‌های من در سفرهایم به کوبا فرصتی بود برای آشنایی با اندیشه‌ی رهبری کوبا به‌ویژه فیدل کاسترو در این موارد آشنا شوم. شنیدن سخنرانی‌های کاسترو که چند بار در جمع حضار آن بودم یکی از این طرق بود. در زیر به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنم.

• در خاتمه‌ی اولین کنفرانس بین‌المللی «آثار کارل مارکس و چالش‌های قرن بیست‌ویکم»^۳ در آوریل ۲۰۰۳ که بنیاد فلسفه برگزار کرد و در آن حدود ۳۰۰ نفر از جمله از آمریکای شمالی و آمریکای لاتین شرکت داشتند کاسترو یک سخنرانی طولانی برای ما ایراد کرد. متأسفانه او عمدتاً در مورد برخی از جنبه‌های جنگ چریکی علیه باتیستا صحبت کرد که نه ربطی به موضوع کنفرانس داشت و نه به سوسیالیسم و چگونگی گذار به آن.

در همان کنفرانس گروهی از شرکت‌کنندگان با پیشگامی تعدادی از مکزیکی‌ها، دادخواستی را برای لغو مجازات اعدام امضا کردند. من از این اقدام به دلیل زمینه‌ی سیاسی آن حمایت نکردم. یک ماه قبل در ماه مارس، جورج دبلیو بوش با ادعای دروغ «سلاح‌های کشتار جمعی» صدام حسین به عراق حمله و آن را اشغال کرده بود. تحریکاتی هم علیه کوبا در جریان بود و کوبایی‌ها به حالت آماده‌باش در آمده بودند. در ۲ آوریل شش مرد مسلح یک قایق مسافربری را در بندر هاوانا تحت اختیار گرفتند و به ناخدا دستور دادند به فلوریدا بروند. گارد ساحلی کوبا توانست قایق را در اختیار بگیرد. متهمین را به جرم به‌خطر انداختن جان سرنشینان قایق و امنیت کشور سریعاً محاکمه کردند و سه نفری که رهبری این اقدام را به‌عهده داشتند محکوم به اعدام شدند و حکم اعدام قبل از برگزاری کنفرانس اجرا شده بود. مجازات اعدام در انقلاب کوبا در زمان جنگ انقلابی و برای مقابله با ضدانقلاب اتخاذ شد. در غروب روز بعد از ارائه‌ی دادخواست لغو مجازات اعدام، من برای صرف شام با میگل لیمیا که پژوهشگر در بنیاد فلسفه بود و او را از سال ۱۹۹۹ می‌شناختم به دعوت او برای گفت‌وگو به رستورانی رفته بودیم. وقتی که برگشتم به من خبر دادند که کاسترو بدون اطلاع قبلی به سالن هتلی که اکثر شرکت‌کنندگان دیگر کشورها در آن اقامت داشتند آمده بود تا در مورد مجازات اعدام در کوبا با آنان صحبت کند. خوشبختانه در اتوبیوگرافی‌اش کاسترو به‌طور مفصل در این باره صحبت کرده است (کاسترو ورامونه ۲۰۰۶، فصل ۱۸).

- در خاتمه‌ی کنگره‌ی فدراسیون کارگران کوبا در سال ۲۰۰۰ که با حضور حدود هزار نفر تشکیل شد و من همراه با یداله خسروشاهی، از رهبران جنبش کارگران صنعت نفت قبل و طی سال‌های انقلاب، در آن حضور داشتم، کاسترو در مورد مسایل اقتصادی و سیاسی روز صحبت کرد.

البته، با دیگر کوبایی‌های مطلع در این مورد گفت‌وگو داشته‌ام که در آینده به برخی از آن‌ها اشاره خواهم کرد.

در ادامه به فزاینده‌ای از زندگی و اندیشه سیاسی فیدل کاسترو عمدتاً به گفته‌ی خودش می‌پردازم.

کودکی و نوجوانی

فیدل کاسترو رُس، در ۱۳ اوت ۱۹۲۶ در بیران^۴ در ایالت اورینته^۵ به دنیا آمد. پدرش انهل کاسترو ئی ارگیس^۶ دهقان فقیری از استان گالیسیای اسپانیا بود که در مهاجرت به کوبا با همت و کار سخت زمین‌دار شد و مزرعه‌ی نیشکر داشت و زندگی مرفه‌ی فراهم کرده بود. مادرش لینا رُس^۷ مستخدم خانه بود و فیدل فرزند رابطه‌ی پنهانی آنان بود. در میان برادران و خواهرانش که برخی از مادری دیگر بودند فیدل با رائل که از او پنج سال کوچک‌تر بود رابطه‌ی نزدیکی داشت که تا آخر عمر ادامه یافت. فیدل را در سن شش سالگی به سنتیاگو د کوبا^۸ نزدیک ترین شهر بزرگ برای تحصیل در خانه‌ی معلمی فرستادند. کاسترو خاطره‌ی خوشی از این تجربه ندارد و از کمبود غذا و نبود آموزش در اتوبیوگرافی‌اش شکایت می‌کند. او می‌گوید «به نظر من بهترین مدرسه‌ی زندگی دوران کودکی در منطقه‌ی روستایی بود. روستا آزادی بود.» (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶ ص ۴۴). شب‌هنگام فیدل کوچولو صدای انفجارات می‌شنید که بعدها حدس می‌زند که کار انقلابیون ضد ماچادو بوده است. دو سال بعد فیدل را برای تحصیل به پانسیون «برادران مسیحی» می‌فرستند. او دوره‌ی دبیرستان را در مدارس با پرستیژ مسیحی، اول در سنتیاگو د کوبا و سپس در هاوانا، می‌گذراند. در

4 Birán
5 Oriente
6 Angel Castro y Aargiz
7 Lina Ruz
8 Santiago de Cuba

اواخر ۱۹۴۵ کاسترو برای تحصیل حقوق وارد دانشگاه هاوانا می‌شود که در آن زمان عمدتاً برای فرزندان طبقه‌ی متوسط و مرفه کوبا بود.

دوران دانشگاه

کاسترو می‌گوید معلمان دبیرستانی او همه ملی‌گرا بودند. در سال ۱۹۴۷ عضو حزب پوپولیست ارتدوکس ادوآدو چیباس^۹ شد که علیه فساد فعالیت می‌کرد، و در فراکسیون «عمل رادیکال» آن که برای ملی‌گرایی و استقلال سیاسی و اقتصادی کوبا کار می‌کرد فعالیت داشت. در همان سال کاسترو به گروه کایو کونفیتس^{۱۰} پیوست که می‌خواست با فتح جمهوری دومینیک، دیکتاتوری دیرپای رافائل تروخیو^{۱۱} را سرنگون کند. کاسترو تا سال ۱۹۵۵ عضو این حزب باقی ماند. در دانشگاه او با «کمیته‌ی هوادار استقلال پورتوریکو» و «کمیته‌ی برای مبارزه با نژادپرستی» همکاری داشت. در دانشگاه بود که کاسترو با نام رهبران حزب سوسیالیست مردمی مانند خوان مارینیو،^{۱۲} رائل روئا،^{۱۳} بلاس روکا،^{۱۴} و کارلوس رافائل رودریگس به‌عنوان «مارکسیست-لنینیست‌ها» آشنا شد.

کاسترو می‌گوید که بعد از گذران کلاس اقتصاد با استاد سخت‌گیری در دانشگاه به‌نام پورتلا متوجه اشکالات نظام سرمایه‌داری شد. او همچنین می‌گوید که «من بیشتر و بیشتر در مورد مارکس و لنین می‌آموختم. همچنین آثاری از انگلس و دیگر نویسندگان و همچنین در مورد اقتصاد و فلسفه خواندم، اما بیشتر آثار سیاسی، عقاید سیاسی، نظریات سیاسی مارکس را خواندم.» (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶، ص ۸۹) رامونه می‌پرسد «با کدام آثار مارکس آشنا بودید؟» کاسترو جواب می‌دهد: «بیانیه‌ی کمونیست، جنگ‌های داخلی در فرانسه، هجدهم برومر، نقد برنامه‌ی گوتا و دیگر آثار

9 Eduardo Chaibás
10 Cayo Confites
11 Rafael Trujillo
12 Juan Marinello.
13 Raul Roa
14 Blas Roca

سیاسی از این نوع.» کاسترو ادامه که از آثار لنین دولت و انقلاب و امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری و «اندیشه‌ی او در مورد مسایل دیگر» را خوانده است. او اضافه می‌کند که «تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان» انگلس را به‌خوبی به‌یاد دارد» و دیالکتیک طبیعت را خوانده است. (همان‌جا، آنچه در گیومه آمده از کاسترو است و حاوی اشتباهاتی است که من منشاء آن را نمی‌دانم — می‌تواند از مترجم باشد یا از ویراستار و یا از کاسترو)

مونکاد

در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ باتیستا که می‌دانست در انتخابات ریاست جمهوری شکست خواهد خورد دست به کودتا زد. کاسترو می‌گوید که در آن زمان «خود را مارکسیست-لنینیست می‌دانستم.» (کاسترو و رامونه، ص ۱۰۳) «من قطب‌نمایی داشتم که در [نوشته‌های] مارکس و لنین یافته بودم. و برای اخلاق... آن را در [خوزه] مارتی یافتیم.» «تصمیم گرفتم یک برنامه‌ی انقلابی و خیزش مردمی را شروع کنم. از آن زمان به بعد در مورد مبارزه‌ای که در پیش است و اساس عقاید انقلابی که پشتوانه‌اش بود ایده‌ی روشنی داشتم؛ آنچه که در "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد" آمده است.» (همانجا)

کاسترو در ادامه می‌گوید: «[در آن زمان در کوبا] آگاهی طبقاتی وجود نداشت، جز در بین اعضای حزب سوسیالیست مردمی که از نظر سیاسی بسیار خوب آموزش دیده بودند. اما غریزه‌ی طبقاتی وجود داشت.» (همانجا).

درک کاسترو و ارزیابی سیاسی او از حزب کمونیست که از سال ۱۹۴۴ به بعد به حزب سوسیالیست مردمی تغییر نام داد و از استالینیسم به مثابه «مارکسیسم-لنینیسم» را در زیر نقد خواهیم کرد.

در ادامه، کاسترو می‌گوید که ۱۲۰۰ مرد جوان از اعضا و هواداران حزب ارتدوکس را از طریق ملاقات حضوری و اقناع سیاسی تک‌تک آنان برای تهاجم مسلحانه به پادگان مونکادو جلب می‌کند. برای این کار او ۵۰ هزار کیلومتر به اطراف کوبا رانندگی می‌کند. او توضیح می‌دهد که در صحبت با این جوانان «منظور ما روشن بود اما هرگز در مورد

خود عملیات حرفی نزدیم.» «...اکثریت آنان مردان خوب، صادق، و زحمتکش بودند.» (همانجا ص ۱۰۷).

کاسترو و حلقه‌ی دوستانش این تعداد را از نظر نظامی آموزش دادند. از جمله دوستان کاسترو هسوس موتانه ۱۵ و ایبل سنتا ماریا ۱۶ بودند. کاسترو با این جمع کلاس مطالعه برگزار کرده بود که در آن از بیوگرافی مارکس به قلم مِربینگ استفاده می‌شد. در مورد این کلاس کاسترو می‌گوید: «من یک چیز [در این کلاس] یاد گرفتم: آسان‌ترین چیز در دنیا در آن شرایط قانع کردن افراد به مارکسیسم بود. من در سخنوری و موعظه بد نیستم.» (همان‌جا).

«در ۲۶ ژوئیه‌ی ۱۹۵۳،... فیدل کاسترو حمله‌ای محکوم به شکست علیه دومین بزرگ‌ترین پادگان نظامی کوبا در مونکادا در حاشیه‌ی شهر سانتیاگو د کوبا را رهبری کرد. این تهاجم شکست خورد، اما ابعاد شکست آن‌را از سایر اقدامات مسلحانه متمایز کرد: این عملیات همان قدر که شجاعانه بود شکستش هم بزرگ بود. [اما] این امر فیدل کاسترو را در صدر رهبری نیروهای ضد باتیستا قرار داد و مبارزه‌ی مسلحانه را به‌مثابه شیوه‌ی اساسی اپوزیسیون مطرح کرد. بار دیگر نسلی از کوبایی‌ها به بحران سیاسی پاسخ دادند و خلاء سیاسی را پر کردند.» (پرز ۱۹۹۸ ص ۲۹۰).

در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ فیدل کاسترو در دادگاه طی یک دفاعیه‌ی دو ساعته که بعداً طرفدارانش که به جنبش ۲۶ ژوئیه معروف شدند آن‌را تحت عنوان «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد» (کاسترو ۱۹۵۳) منتشر کردند گفت که کودتای باتیسا راه دیگری جز توسل به اسلحه برای مبارزین باز نگذاشته بود. او گفت که اگر پیروز می‌شدند «قوانین انقلابی» زیر را اعلام و اجرا می‌کردند. از جمله‌ی آن‌ها مفاد زیر هستند:

-- بازگشت به قانون اساسی سال ۱۹۴۰

-- انتقال زمین‌های کشاورزی زیر ۲۲۵ هکتار به کسانی که آن‌را اجاره می‌کنند، یا از اجاره‌نشین‌ها اجاره می‌کنند، یا به‌طور کوتاه‌مدت اجاره می‌کنند، یا زارعین سهم‌بر

هستند، و یا خوش‌نشین‌اند بدون حق انتقال به دیگری واگذار می‌شود. دولت ظرف ده سال بر پایه‌ی میزان اجاره‌ی کنونی خسارت مالکین فعلی را جبران می‌کند.

-- کارگران و کارکنان حق سهام شدن در ۳۰ درصد سود شرکت‌ها را خواهند داشت.

-- ۵۵ درصد برداشت از آن کارکنان مزارع نیشکر خواهد بود.

-- کوبا در همبستگی با جنبش‌های دموکراتیک مردم آمریکای لاتین در کنار آن‌ها و علیه حکومت‌های استبدادی خواهد بود.

کاسترو هم‌چنین خواهان حل مشکلات اجتماعی چون زمین، صنعتی‌شدن، مسکن، بیکاری، آموزش، بهداشت و درمان شد. او خواهان بازگشت آزادی‌های مدنی و دموکراسی سیاسی گردید.

بعد از دو سال زندان در «جزیره‌ی جوانان»،^{۱۷} کاسترو همراه با جمعی دیگر از زندانیان سیاسی به دنبال کمپین دفاعی مادران آزاد شد. راثول و بعد فیدل کاسترو به مکزیک رفتند تا برای ادامه‌ی مبارزه مسلحانه تدارک ببینند.

در کوبا حتی احزاب بزرگ و مردم کوچک و بازار بعد از انتخابات تقلبی سال ۱۹۵۴ علیه باتیستا بودند. در اواخر آن سال اعتصابات دانشجویی راه افتاده بود. اختناق رهبری دانشجویان را مجبور کرد که «رهبری انقلابی»^{۱۸} را متشکل کنند. یک سال بعد آنان به مبارزه‌ی مسلحانه در مناطق روستایی رو آوردند.

در مکزیک، کاسترو و ارنستو چه‌گوارا توسط یکی از یاران فیدل، نیکو لوپس،^{۱۹} که هم‌زمان با مونکادا در حمله به پادگان بایامو شرکت کرده بود ملاقات می‌کنند. راثول کاسترو هم قبلاً با گوارا را ملاقات کرده بود. فیدل می‌گوید: «این که ما فوراً از همدیگر خوش‌مان آمد عجیب نبود. او در آمریکای لاتین سفر کرده بود، در گواتمالا بود و خود

17 Isla de la Juventud

18 Directorate revolucionario

هم‌چنین با نام رهبری انقلابی ۱۳ مارس شناخته می‌شود.

19 Níco López

تعرض ایالات متحده را دیده بود. او از اقدام مسلحانه و مبارزه‌ی ما در کوبا مطلع بود. او می‌دانست ما چگونه می‌اندیشیم. من که وارد اطاق شدم به گفتگو پرداختیم. همان‌جا او به‌ما ملحق شد.» (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶، ص ۱۷۳).

ارنستو چه‌گوارا به‌عنوان پزشک گروه تعیین شد. آلبرتو بایو، که قبلاً یک ژنرال اسپانیولی بود به او استفاده از اسلحه و دانش نظامی را آموخت. کاسترو می‌گوید گوارا تیرانداز خوبی بود.

در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶، هشتاد و دو انقلابی در قایق ۱۸ متری گرَنا ۲۰ از بندر توکسپان ۲۱ مکزیک به‌سوی ساحل جنوب شرقی کوبا حرکت کردند. روز ۲ دسامبر گرنا به ساحل لاس کوراداس ۲۲ در ایالت اورینته ۲۳ می‌رسد. فرانک پائیس ۲۴ در ۳۰ نوامبر خیزشی در سانتیاگو د کوبا آغاز می‌کند که توجه نیروهای باتیستا را از محل ورود کاسترو و هم‌زمانش دور کند. اما گروه کاسترو در ال‌گریا د پیو غافلگیر و اکثر انقلابیون دستگیر و کشته می‌شوند. ارنستو گوارا زخمی می‌گردد. روز ۲۰ دسامبر گروه گوارا و گروه کاسترو همدیگر را پیدا می‌کنند. ارتش شورشی در آن روز کم‌تر از دو جین انقلابی بودند.

در ژوئیه‌ی ۱۹۵۷ کاسترو ستون چریکی دومی به فرماندهی چه‌گوارا سازمان می‌دهد.

در اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹، باتیستا در ۲ بعد از نیمه شب از کوبا فرار می‌کند. انقلاب کوبا پیروز می‌شود. یک گروه از نظامیان قدرت را در دست می‌گیرند. کاسترو در مخالفت با کودتاچیان نظامی دعوت به ادامه مبارزه می‌کند. سانتا کلارا به اختیار شورشیان تحت

-
- 20 Granma
 - 21 Tuxapan
 - 22 Las Coloradas
 - 23 Oriente
 - 24 Frank Pais

انقلابی کوبایی متولد ۱۹۳۴ که سازمانده بخش شهری جنبش ۲۶ ژوئیه بود و در ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۷ در خیال‌های سانتیگو د کوبا توسط پلیس کشته شد.

فرماندهی گوارا درمی‌آید. دو ستون از شورشیان یکی به رهبری چه گوارا و دیگری به رهبری کامیلو سینفوغس^{۲۵} به سمت هاوانا اعزام می‌شوند

در ۲ ژانویه فیدل کاسترو اعلام اعتصاب عمومی می‌کند و در سراسر کشور به اجرا در می‌آید. ستون چه گوارا وارد هاوانا می‌شود و قلعه‌ی نظامی لا کابانیا^{۲۶} را که مرکز ارتش باتیستا بود اشغال می‌کند.

در ۵ ژانویه مانوئل اروتیا که منتخب جنبش ۲۶ ژوئیه است ریاست جمهوری را احراز می‌کند.

در ۸ ژانویه فیدل کاسترو در حالیکه از جانب صدها هزار نفر استقبال می‌شود وارد هاوانا می‌شود.

در ژوئیه ۱۹۶۱ کاسترو جهت‌گیری انقلاب را سوسیالیستی اعلام کرد. همزمان اقدامات برای ایجاد حزب کمونیست نوینی از وحدت سه جریان که در انقلاب شرکت کرده بودند، یعنی جنبش ۲۶ ژوئیه، رهبری انقلابی دانشجویان، و حزب سوسیالیست مردمی شروع شد. هم‌زمان بحث کتبی علنی که به «مناظره‌ی بزرگ» معروف شد و دو چشم‌انداز از سوسیالیسم یکی بر مبنای الگوی اتحاد شوروی و اروپای شرقی و دیگری دیدگاه چه گوارا بود جریان داشت.

چرا فیدل کاسترو در این بحث اساسی شرکت نکرد؟ به‌نظر من کاسترو احتمالاً با دیدگاه حزب سوسیالیست مردمی توافق داشت. در زیر شواهدی در حمایت از نظرم ارائه می‌کنم.

کاسترو و استالینیسیم

در ادبیات دانشگاهی در زمینه‌ی اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی کاسترو و استالینیسیم کاوش نشده است زیرا آنان عمدتاً در مورد «کمونیسم» و «کمونیست‌ها»

25 Camilo Cienfuegos (1959-1932)

از رهبران محبوب انقلاب کوبا که در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۹ در یک سانحه هوایی جان باخت.

26 La cabaña

می‌گویند و با تاریخ جنبش و اندیشه‌ی سوسیالیستی یا آشنا نیستند و یا به اهمیت آنها برای تاریخ‌نویسی در مورد انقلاب کوبا واقف یا قانع نیستند. نویسندگان چپ نیز انقلاب کوبا و اندیشه و عمل کاسترو را عمدتاً از زاویه‌ی باور خود از سوسیالیسم و تاریخ آن تحلیل می‌کنند. من این مسأله را در مورد حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده، هم قبل و هم بعد از انحطاط آن که از دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع شد توضیح داده‌ام. البته هر فرد یا جریان سیاسی پیش‌باورهای خود را دارد. هنر تحلیل و درک هر واقعیت تاریخی یافتن شیوه‌ای است که مانع تأثیر بی‌مورد چنین باورها باشد. شیوه‌ای که من برگزیدم استناد به گفتار خود فیدل کاسترو است.

در اتوبیوگرافی شفاهی کاسترو با ایگناسیو رامونه (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶)، ژورنالیست و پژوهشگری که کاسترو او را به‌دلیل حمایتش از انقلاب کوبا برگزیده بود، با درک او در مورد سیر سوسیالیسم در کوبا و در اتحاد شوروی آشنا می‌شویم.

در این گفتگو کاسترو درباره‌ی باتیستا چنین می‌گوید: «...باتیستا... اعتصاب معروف آوریل ۱۹۳۴ را [که حزب کمونیست طرفدار مسکو رهبری می‌کرد] به طرزی خونین سرکوب کرده بود». او اضافه می‌کند: «پیش از اتحاد ضد فاشیست [حزب کمونیست با باتیستا] باتیستا بسیاری را که من حتی تعداد آنان را نمی‌دانم کشته بود، کلی پول که من حتی مقدار آن را نمی‌دانم دزدیده بود. او همیشه بعد از خیانتش در سال ۱۹۳۳ [کودتای گروه‌بانان] مهره‌ی امپریالیسم یانکی بود.» (همانجا ص ۸۸).

رامونه می‌گوید: «پس کمونیست‌ها در حکومت باتیستا بودند». کاسترو می‌گوید: «درست است. دستور از بین‌الملل [کمونیست] صادر شد، که در آن رهبری جمعی واقعی نبود. کمونیست‌هایی که در حکومت شرکت کردند همان‌طور که گفتم افراد شگفت‌انگیزی بودند. برخی مثل کارلوس رافائل رودریگس - مردی فوق‌العاده درستکار که من با محبت فراوان از او یاد می‌کنم زیرا او در سیرا مائسترا زمانی که ما تهاجم نهایی را علیه باتیستا انجام دادیم با من بود - [در کابینه‌ی باتیستا] وزیر بودند و مقامات دیگر را به‌عنوان اعضای تحت انضباط حزب پذیرفته بودند زیرا نباید از دستور بین‌الملل سرپیچی کنند.» (همانجا)

کاسترو در ادامه می‌گوید تقریباً بلافاصله بعد از آن پیروزی متفقین در جنگ جهانی که همراه با شرکت احزاب استالینیست در «جبهه‌ی ضد فاشیسم» «موج جهانی

اختناق ضد کمونیستی شروع شد. در ایالات متحده مک‌کارتیسم بود... در کوبا تحت حکومت یک معلم فیزیولوژی رهبران با افتخار کمونیست در جنبش کارگری به طرز وحشتناکی به قتل رسیدند. درس تاریخی اینست که حزب انقلابی می‌تواند دست به اقدامات تاکتیکی بزند اما نباید اشتباهات استراتژیک مرتکب شود.» (همان‌جا ص ۸۹)

پر واضح است که کاسترو که قبلاً در مورد علاقه‌اش به تاریخ و سیاست گفته بود درک روشنی از این که بر سر انقلاب سوسیالیستی اکتبر و حزب بلشویک چه آمد ندارد. او حتی در مورد چگونگی انحطاط بین‌الملل کمونیستی که بلشویک‌ها در ادامه‌ی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۹ برای گسترش انقلاب جهانی در همکاری با احزاب کمونیستی که با الهام از آن انقلاب ایجاد شده بودند به ابزار دیپلماسی استالین برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با امپریالیسم، نه ظاهراً می‌داند و نه حتی در این مورد کنج‌گاو است. او از قرارداد مولوتف-ریبن‌تروپ^{۲۷} یاد می‌کند اما نمی‌گوید که آن قرار داد برای تقسیم اروپا بین هیتلر و استالین بود. از قرارداد تهران بین روزولت، چرچیل و استالین که طبق آن استالین حوزه‌ی نفوذ «متحدین» امپریالیستش را در تلاش برای «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» پذیرفت چیزی نمی‌گوید. نتیجه‌گیری «تاریخی» او از این همه یک فرمول نظامی در مورد استراتژی و تاکتیک و توجیه سیاست‌های استالینیستی کرملین و استالینیست‌های کوبایی است.

رامونه در مورد «واقعیت‌های وحشتناک» که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق آشکار شدند می‌پرسد. در پاسخ، کاسترو به جای پذیرش واقعیت این فجایح می‌گوید: «آن نظام [خیلی خوب کار نکرد - ولی ده بار از وضع فعلی بهتر بود.»

رامونه که پاسخی به سؤال‌اش نشنیده ادامه می‌دهد: «حقیقت اینست که طی هفتاد سال، سوسیالیسم شوروی نتوانست انسان جدید را بسازد. با این همه افشاگری: اول، آیا شما به آن اوضاع شک داشتید؟ دوم، آیا این امر براعتقاد شما اثر گذاشت؟»

کاسترو می‌گوید: «خیلی چیزها بود که من از آنان خشنود نبودم.» به‌عنوان مثال از دیدارش از مسکو می‌گوید: «تعدادی مأمور حزبی هر کجا که من می‌رفتم دنبالم بودند. تو گویی من ملک خصوصی آنان بودم. من تحقیرها، حسادت‌ها و غرورهای فردی

حقیر را دیدم.» اما بلافاصله اضافه می‌کند: «اما شما این مشکلات را همه‌جا می‌بینید، و البته بسیار بدتر در جوامع سرمایه‌داری.» البته این ادعای کاسترو نمی‌تواند بر اساس مشاهدات دقیق خود او باشد و من شک دارم که پژوهشگری این مقایسه را از طریق علمی انجام داده باشد. به عبارت دیگر کاسترو از عرض‌های یک پاسخ روشن به سؤال رامونه در مورد نظام شوروی و هدف ایجاد انسان سوسیالیستی طفره رفت و چیزی در مورد واقعه‌ی تاریخی فروپاشی آن نظام و اعتقاداتش نمی‌گوید. (همان‌جا ص ۳۵۴)

این را اضافه کنم که حزب کمونیست کوبا حتی یک بحث عمومی در مورد فروپاشی شوروی و بلوک شرق نکرد. آن چه در این مورد گفته شد این بود که این امر توسط برنامه و عوامل سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده انجام شده است. این همان توضیح حزب کمونیست ایالات متحده و در دیگر کشورها بود.

رامونه در مورد بحران‌های محیط زیست در شوروی می‌پرسد (همان‌جا ص ۳۵۵-۳۵۴). کاسترو در جواب می‌گوید: «شوروی‌ها در مورد خطراتی که محیط زیست را تهدید می‌کند نمی‌دانستند [به‌ویژه] در کشوری به وسعت اتحاد شوروی.» او اضافه می‌کند: «فجایع زیست‌بومی در اروپا و ایالات متحده هم اتفاق افتاده است.» آیا وسعت اتحاد شوروی می‌تواند عذری برای سیاست‌های ضد سلامت محیط زیست باشد؟ ادعای کاسترو در مورد غرب و بحران‌های محیط زیست باز هم نوعی پوشاندن سیاست‌های ضد محیط زیستی شوروی است. چرا کاسترو از فاجعه‌ای چون چرنوبیل متأثر نمی‌شود و از مسئولین آن انتقاد نمی‌کند؟ حتی اگر غرب سیاست‌های ضد محیط زیست چون شوروی داشته باشد، آیا کاسترو نباید از یک «رژیم سوسیالیست» توقع بالاتری از نظام سرمایه‌داری غرب داشته باشد؟ به‌علاوه در غرب ما شاهد جنبش وسیع حفظ محیط زیست بوده‌ایم. چرا در شوروی و بلوک شرق چنین جنبشی پا نگرفت؟ آیا خفقان استالینیستی سهمی نداشت؟

رامونه در مورد خشک شدن دریای اورال که به دلیل انحراف مسیر رودخانه‌ها پیش آمد می‌پرسد. کاسترو می‌گوید: «به‌خاطر می‌آورم خروشچف به من درباره‌ی طرحی می‌گفت که برای افزایش تولید فوق‌العاده^{۲۸} با زیر کشت آوردن زمین بکر انجام

می‌شد. آنان به‌طور قاطع خواهان تولید در سطح ایالات متحده بودند. و البته کشاورزی در آن منطقه شکوفا شد، با آبیاری و تولید محصولات و غیره شکوفا شد. اما مشکل ناشی از شوره‌زار شدن اراضی بدتر شد.» (همانجا ص ۳۵۵)

کاسترو همچنین روی خوش به مهندسی ژنتیک نشان می‌دهد. دیدگاه کاسترو همان دیدگاه انسان‌محور بورژوازی است که از قرن هفدهم در اروپا مطرح شد که جامعه‌ی بشری می‌تواند و باید طبیعت را برای ارضای خواست‌های بی‌پایان‌اش شکل دهد (نک به نیری ۲۱ اکتبر ۲۰۲۱). کاسترو ادامه می‌دهد: «این‌ها مسائل غامضی هستند که بشر هنوز حل نکرده است و شما نمی‌توانید از آن‌ها برای سرزنش اتحاد شوروی استفاده کنید.» (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶، ص ۳۵۶)

رامونه در مورد ساخت زیربنایی در شوروی می‌پرسد: «وسایل حمل‌ونقل، ترن‌ها، بزرگراه‌ها، تلفن، برق، همه در وضع خیلی بدی هستند.» کاسترو جواب می‌دهد: «بسیار خوب، من علاقه‌ای ندارم که از هر چیز بد در شوروی دفاع کنم. باید این را روشن بگویم.» اما او بلافاصله اضافه می‌کند: «من معتقدم که بدون تسریع در صنعتی کردن کشور که عمدتاً ناشی از فشار غرب - محاصره‌ی اقتصادی، اشغال نظامی، و جنگ - بود، اتحاد شوروی نمی‌توانست خود را از حمله‌ی نازی‌ها نجات دهد و آنها را شکست دهد.»

در این‌جا کاسترو از یک‌سو استالینیسم را توجیه می‌کند و از طرف دیگر در همین گفت‌وگو می‌گوید کوبا علی‌رغم محاصره‌ی اقتصادی، تجاوز نظامی و حتی احتمال یک جنگ اتمی!، در اجرای سیاست‌هایش برای «سوسیالیسم»، به مردم کوبا تعدی نکرده است! او می‌گوید: «در این‌جا هرگز اشتراکی کردن اجباری اتفاق نیفتاده است. ما به یک اصل احترام می‌گذاریم: سوسیالیسم توسط انسان‌های آزاد که می‌خواهند جامعه‌ای نوین ایجاد کنند ساخته می‌شود.» (همان‌جا) البته کاسترو در مورد کشاورزی و دهقانان درست می‌گوید. اما آیا او فراموش کرده است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ حتی آرایشگاه‌ها را برخلاف میل صاحبان این مشاغل ملی کردند.

کاسترو در مورد نظام استبدادی در شوروی می‌گوید: «بله البته در اتحاد شوروی به‌دلیل سنت حکومت‌های مطلقه، ذهنیت سلسله‌مراتبی، و وجود فئودالیسم یا نوعی

فرهنگ از آن قبیل، گرایش به سوءاستفاده از قدرت به وجود آمد و به خصوص عادت تحمیل آن کشور بر دیگر کشورها و هژمونی حزب، و تحت سلطه گرفتن دیگر کشورها و احزاب.» (همان جا ص ۳۶۱). او اضافه می‌کند که «در یک مرحله‌ی خاص ما قانع شدیم که اگر ایالات متحده به ما حمله کند شوروی برای ما نخواهد جنگید و ما هم چنین درخواستی از آنها نخواهیم کرد.»

اما رامونه از کاسترو نپرسید که بالاخره برسر انقلاب سوسیالیستی اکتبر چه آمد؟ آیا با این اوصاف شوروی «سوسیالیست» بود؟ آیا از نظر سیاسی بین استالین، خروشچف و برژنف و حزب کمونیست آنان، و لنین و حزب بلشویک او تفاوتی کیفی نبود؟ آیا کاسترو با تحلیل تروتسکی از انحطاط انقلاب اکتبر و رشد دیوانسالاری و در نتیجه استالینیسم آشناست؟ اگر نه چرا؟ اگر آشناست، در مورد آن چه فکر می‌کند. چرا در مدت کوتاهی شوروی و «سوسیالیسم واقعاً موجود» در بلوک شرق فروپاشیدند و نوعی سرمایه‌داری غارتگر سر بلند کرد؟ چرا توده‌های کارگر و زحمتکش در شوروی و بلوک شرق نه تنها در مقابل روند فروپاشی نایستادند بلکه در برخی کشورها فعالانه در آن شرکت داشتند؟

حزب کمونیست کوبا الگوی شوروی را اتخاذ می‌کند

در اول آوریل ۱۹۶۵ فیدل کاسترو نامه‌ی وداع چه گوارا را بعد از این که او برای مأموریت بین‌المللی کوبا را ترک می‌کند برای اطلاع عموم می‌خواند. در ۱۷ دسامبر گوارا به همراه تعدادی از هم‌زمانش در جنگ انقلاب کوبا مخفیانه عازم کنگو می‌شود. در آن جا گوارا متوجه بحران سیاسی در بین مبارزین کنگویی می‌شود. در ۱۴ مارس ۱۹۶۶ گوارا موقتاً به کوبا برمی‌گردد. در ماه دسامبر مخفیانه عازم بولیوی می‌شود تا مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی را آغاز کند. در آنجا با کارشکنی حزب کمونیست روبرو می‌شود. در ۸ اکتبر ۱۹۶۷ گروه چریکی غافلگیر می‌شود و تعدادی کشته و گوارا مجروح و دستگیر می‌شود. به دستور امریکا مقامات بولیوی گوارا را به قتل می‌رسانند.

در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۷ کاسترو شایعه‌ی مرگ گوارا را تأیید می‌کند. در ۱۸ اکتبر مراسم یادبود گوارا با حضور صدها هزار کوبایی برگزار می‌شود.

در سال ۱۹۷۲ کوبا به کومِکن پیوست و قرارداد تجارت با اتحاد شوروی را امضاء کرد. الگوی توسعه‌ی اقتصادی اتحاد جماهیرشوروی اتخاذ شد و برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی ۱۹۸۰-۱۹۷۶ بر آن اساس تهیه و اجرا گردید.

از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ راثول کاسترو متوجه گسترش یأس سیاسی در بین کارگران کوبا شده بود. در سال ۱۹۸۶ سومین کنگره‌ی حزب کمونیست کوبا با مضمون تصحیح اشتباهات تشکیل شد. فیدل کاسترو در سخنرانی‌اش در کنگره گفت:

«ما هم‌چنین در مورد شرکتی شنیدیم که مواد تولیدی‌اش را [در بازار سیاه] می‌فروخته و گزارش می‌کرده که به مقصد منظور شده تحویل داده است. آنها گزارش می‌دادند که به‌عنوان چند نمونه، رنگ، الوار، کاشی، را تحویل داده‌اند. از این قبیل نمونه‌ها زیاد است. به‌نظر می‌رسد که شرکت‌های [ادولتی] از طریق دزدی می‌خواستند نشان دهند که سود آورند. چگونه سوسیالیسمی با استفاده از چنین شیوه‌هایی ساخته خواهد شد؟ این امر از نظر ایدئولوژیک مهم است. این چه ایدئولوژی‌ای است؟ من می‌خواهم بدانم. می‌خواهم بدانم آیا این شیوه‌ها به نظامی بدتر از سرمایه‌داری ختم نمی‌شوند؟ در حالیکه ما شیوه‌هایی را می‌خواهیم کار گیریم که به سوسیالیسم و کمونیسم منتهی شوند.» (کاسترو ۲ دسامبر ۱۹۸۶)

اگر فیدل کاسترو در ۱۹۸۶ متوجه بود که ۱۴ سال بعد از استفاده از الگوی «توسعه‌ی سوسیالیستی» اتحاد شوروی به توصیه رهبران حزب سوسیالیست مردم سابق از جمله کارلوس رافایل رودریگس انقلاب کوبا با خطر سقوط به «نظام بدتر از سرمایه‌داری» روبرو بود، پس چرا در گفتگوش با رامونه در سال ۲۰۰۶ در مورد فجایی که حاصل کاربرد همان الگو بود و به فروپاشی نظام شوروی بعد از ۷۰ سال انجامید از پذیرش این واقعیات طفره می‌رفت و حتی اصرار داشت که نظام شوروی هر اشکالی داشت از سرمایه‌داری غرب بهتر بود؟

پنج سال بعد از کنگره‌ی سوم که علیه کاربرد الگوی شوروی بود، اتحاد شوروی و بلوک شرق فروپاشیدند. چرا کاسترو و رهبری حزب کمونیست کوبا دلایل این فروپاشی

را علناً برای مردم کوبا و جهان تشریح نکردند و حتی آنرا به توطئه‌ی سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده نسبت دادند؟

* * *

کاسترو در کنگره‌ی سوم، در پاسخ به سؤالات انتقادی از کارکرد الگوی شوروی در کوبا به بدیل چه‌گوارا در «مناظره‌ی بزرگ» برمی‌گردد. «من معتقدم کسانی که باور دارند می‌توان سوسیالیسم را با استفاده از مکانیسم و تخمین‌های اقتصادی ساخت مرتکب اشتباه فاجعه‌بار ایدئولوژیک شده‌اند، حتی اگر سه یا چهار جلد کتاب سرمایه مارکس را از حفظ باشند.» (کاسترو ۱ دسامبر ۱۹۸۶)

کنگره‌ی سوم رأی به چرخش برای «تصحیح» اشتباهات از طریق بازگشت به نظریه‌ی گوارا و تشویق کار داوطلبانه داد. سال بعد که کتاب کارلوس تابلادا در مورد نظریه‌ی گذار به سوسیالیسم چه‌گوارا چاپ شد کاسترو گفت: «آنچه من خاضعانه در این بیستمین سالگرد [مرگ چه‌گوارا] می‌خواهم اینست که اندیشه‌ی اقتصادی چه را بدانید، که این اندیشه در آمریکای لاتین و در جهان، در دنیای سرمایه‌داری توسعه‌یافته و در جهان سوسیالیستی دانسته شود.» (کاسترو ۸ اکتبر ۱۹۸۷).

متأسفانه چرخش به سوی نظریات گوارا انجام نشد. با فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق، کومکن هم منحل شد و کوبا در یک رکود بزرگ اقتصادی فرورفت. حزب کمونیست به سیاست آزادسازی اقتصادی برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای کشور رو آورد. در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ فیدل کاسترو، رائول کاسترو را به‌عنوان مسئول وظایفش در شورای وزیران تعیین کرد. وی در نامه‌ای به انجمن قدرت مردمی (مجلس) کوبا در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۰۸، به دلیل بیماری از مقام ریاست شورای وزیران و فرماندهی کل قوا استعفا کرد و رائول کاسترو به‌جای او انتخاب شد. او همچنین به‌جای فیدل کاسترو به دبیرکلی حزب کمونیست کوبا تعیین شد. با هدایت او کوبا به الگوی سوسیالیسم بازار روی آورد، یعنی همان شیوه‌ی استفاده از مکانیسم بازار برای «ساختمان سوسیالیسم». رائول کاسترو این شیوه را در بخش اقتصادی تحت اختیار نیروهای مسلح قبلاً آزموده بود. من در انتهای این مجموعه نوشته‌ی دنباله‌دار به این سیاست‌ها و اثرات سوء آن خواهم پرداخت.

«مارکسیسم-لنینیسم» فیدل کاسترو

طی گفت‌وگویش با رامونه، کاسترو می‌گوید که در برهه‌ی تدارک برای اقدام مسلحانه علیه پادگان مونکادا خود را یک مارکسیت-لنینیست می‌دانسته است. البته ما می‌دانیم که کاسترو در دانشگاه با حزب سوسیالیست مردمی به‌عنوان یک حزب مارکسیست-لنینیست آشنا شده بود. اما آن حزب به گفته‌ی کاسترو پیروی بی‌چون‌وچرای مشی استالین و سپس جانشینان او بود.

علی‌رغم انتقاد از روش دیکتاتوری استالین، کاسترو از مشی او در صنعتی کردن و سیاست او در دومین جنگ امپریالیستی جهانی حمایت می‌کند. در واقع نظر او در مورد اتحاد شوروی و استالین منطبق با نطق کنگره‌ی بیستم خروشچف در سال ۱۹۵۶ است که همه‌ی اشکالات دوران استالین را ناشی از کیش شخصیت او معرفی می‌کرد. نتیجه‌گیری سیاسی آن بود که شوروی با مرگ استالین از مشکل کیش شخصیت او رها شده و هم‌چنان پایگاه مرکزی «اردوگاه سوسیالیسم» است. در نتیجه کاسترو نقدی اساسی از سیاست استالینیستی ندارد از جمله «سوسیالیسم در یک کشور»، «همزیستی مسالمت‌آمیز» با امپریالیسم، حمایت سیاسی از «بورژوازی ملی»، و «نظریه‌ی انقلاب دومرحله‌ای» در کشورهای پیرامونی.

همچنین رهبران انقلاب کوبا و شخص کاسترو از گرایش‌هایی در مکتب وابستگی چون رابطه‌ی مبادله ۲۹ پربیش ۳۰ و سینگر ۳۱ و تز سرمایه‌داری انحصاری پیروی کرده و می‌کنند. این نظریات غیر مارکسی هستند (نک نیری ۲۰۲۳/۷/۲۱؛ برای نقد مفصل این نظریات نک نیری ۲۰۲۴ فصول ۳ و ۴). در نتیجه سیاست خارجی آنان «ضد امپریالیستی» و در مورد شخص کاسترو همراه با اخلاق اومانستی حوزه مارتی است و نه برپایه‌ی انترناسیونالیسم مارکسی و لنینیستی که برپایه‌ی ایجاد همبستگی کارگران است. کاسترو از دخالت‌های نظامی مسکو برای سرکوب مبارزات دموکراتیک مردم

29	Terms of trade
30	Raul Prebisch
31	Hans Singer

کشورهای اروپای شرقی از جمله در چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ حمایت کرده است. تفاوت نظر او در مورد تجاوز شوروی به افغانستان هم نقد اساسی از سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی نبود.

کاسترو درباره‌ی ایجاد دولت اشغالگر استعماری اسرائیل در مصاحبه‌اش با جفری گولدرگ (۲۰۱۰) که می‌پرسد «آیا شما فکر می‌کنید که اسرائیل به‌عنوان یک دولت یهود حق وجود دارد؟» می‌گوید: «بله، بدون شک.» چرا؟ دلیل او همان است که صهیونیست‌ها، امپریالیست‌ها، و استالینیست‌ها گفته‌اند: یهودی‌ستیزی و هولوکاست در آلمان نازی. اتخاذ این موضع توسط کاسترو بدون بهای گزاف برای جنبش سوسیالیستی نیست. حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده از آن استفاده کرده است تا انحطاط خود را در پذیرش صهیونیسم توجیه کند. (گالنسکی ۲۰۲۳). یک ماه قبل در جلسه‌ی انجمن شهر اوکلند در کالیفرنیا علیه تصویب مصوبه‌ای که خواهان آتش‌بس در غزه بود صحبت کرد. او گفت که آتش‌بس جلوی اسرائیل را می‌گیرد تا حماس را نابود کند. این چنین است نتیجه‌ی سیاسی حمایت پیگیر از «حق وجود» اسرائیل.

کاسترو در ۷۲۴ صفحه اتوبیوگرافی‌اش، هرگز از طبقه‌ی کارگر به‌عنوان عامل انقلاب سوسیالیستی سخن نمی‌گوید. آشنایی او با اندیشه‌ی مارکس و انگلس و حتی لنین، همان‌طور که خودش می‌گوید، به مطالعه‌ی چند کتاب خلاصه می‌شود. کاسترو اعتراف دارد و تجربه‌ی انقلاب کوبا و انقلاب‌های قرن بیستم هم نشان داده است که تسخیر قدرت توسط احزاب و یا جنگ نامنظم (چریکی) آسان‌تر است تا امر گذار به سوسیالیسم.

کاسترو خود می‌پرسد: «...مارکسیسم چیست؟ سوسیالیسم چیست؟» و جواب می‌دهد: «آنها تعریف دقیقی ندارند.» (کاسترو و رامونه ۲۰۰۶، ص ۳۸۹). در پاسخ سؤال رامونه در مورد سردرگمی ایدئولوژیک بعد از فروپاشی شوروی، کاسترو می‌گوید: «در حوزه‌ی ایدئولوژی سردرگمی فراوان وجود دارد.» در همان صفحه کاسترو سردرگمی خود را در معرض توجه خواننده می‌گذارد: «مردم علیه عقب‌افتادگی اقتصادی، بیماری، بی‌سوادی مبارزه می‌کنند. اما آنچه را که ما می‌توانیم راه‌حل‌های جهانی برای مسایل بشری بخوانیم هنوز پیدا نشده است.» آیا تعالیم مارکس، انگلس،

لنین که کاسترو می‌گوید پیرو آنان است همگی راه‌حل مسایل «ملی» را با گسترش انقلاب سوسیالیستی جهان مربوط نکرده‌اند؟ چرا باید «کارگران جهان متحد شوند»؟ آیا چشم‌انداز «سوسیالیسم در یک کشور» استالین که خود بازتاب ایدئولوژیک انحطاط انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود و باعث انحطاط بین‌الملل کمونیست شد سهمی در پیروزی فاشیسم در آلمان و شکست انقلاب‌ها از چین در ۱۹۲۷ تا مبارزات انقلابی مه-ژوئن در فرانسه در سال ۱۹۶۸، تا مبارزه برای دموکراسی در لهستان در ۱۹۵۶ و چکسلواکی در ۱۹۶۸ و انقلاب ایران در ۱۹۷۹ نداشت؟

سردرگمی کاسترو در موارد متعددی دیگری قابل استناد است. موضع‌گیری‌های سیاسی او بعد از انقلاب ایران صرفاً یک نمونه است. (نیری ۱۲ اکتبر ۲۰۱۰)

ادامه دارد

قدردانی: از پارساعارفی که متن نوشته را برای اصلاحات فارسی و تایپ خواند و در مورد محتوای سیاسی آن مورد مشورت بود سپاسگزارم. هر گونه کاستی در این نوشته از آن من است.

منابع

منابع اسپانیایی:

El pensamiento economico de Ernesto Che Guevara, 1987.
Tablada, Carlos

منابع انگلیسی:

Castro Ruz, Fidel. [History Will Absolve Me](#). 1953.

_____. [Proceedings of the Third Congress of the Cuban Communist Party](#)." December 1, 1986.

_____. ["Speech in the Third Congress of the Cuban Communist Party"](#). December 2, 1986.

_____. ["Speech"](#), October 8, 1987.

Castro Ruz, Fidel and Ignacio Ramonet. My Life: A Spoken Autobiography. 2006.

Galinsky, Seth. "[Fidel Castro: 'Without doubt, Israel has right to exist.'](#)" The Militant. October 23, 2023.

Goldberg, "[Fidel Castro and Israel's Right to Exist.](#)" The Atlantic. September 22, 2010.

Nayeri, Kamran. "[The Iranian Revolution, Imperialism, and Fidel Castro.](#)" October 12, 2010.

_____. Toward a Theory of Uneven and Combined Late Capitalist Development. 2024.

Tablada, Carlos. El pensamiento economico de Ernesto Che Guevara, 1987.

منابع فارسی:

نیری، کامران. «چراسوسیالیسم زیست‌بوم محور» نقد اقتصاد سیاسی. ۲۱ اکتبر

۲۰۲۱.

_____ «نقدی کوتاه بر نظریه‌ی وابستگی و نظریه‌ی سرمایه‌داری

انحصاری». نقد اقتصاد سیاسی. ۷ ژوئیه ۲۰۲۳.